

اینکه امروز این روسري را روي چوب مي‌گذارد، اين دارد در برابر **{وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَيٰ جُيُوبِهِنَّ}**^[5] مي‌ايستند. حالا امروز حجاب نباشد، چه مي‌ماند کم‌کم؟ چرا اينها اصرار کردند دار بزنند؟ تلاش کردند؛ همين‌ها که **{يَقْتُلُونَ النَّبِيْنَ بِغَيْرِ حَقٍّ}**^[6] که «نبیین» را با جمع محَلِّي به «الف و لام» آورده است، همين‌ها کم پيغمبري را نکشتند! راجع به وجود مبار فرمود ما او را حفظ کردیم: **{مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَوَهُ وَلٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ}**^[7]، اينها اوّل که اين طور نبودند، الآن خدا در صدر اسلام به مسلمان‌ها فرمود: مسلمان‌ها مثل مسيحي‌ها باش اصل بودند. اين طور نشان مي‌دهد که کم‌کم يکي پس از ديگري اين ديني است که فقط همان دست گشادن و یک اشاره کردن و لب زدن براي مسيحيّت مي‌ماند. خداوند فر، مواظب باشيد.

قبل از اين تسبيح سراسر جهان هستي را ذکر فرمود که خدا نيازي به کار شما ندارد، کُلّ نظام، برده و بنده خدا هستند: **{سَبِّحْ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ}**؛ قبلاً هم به عر طايفه نشان مي‌دهد که چيزي در عالم نيست که سجده نکند. اين تسبيحات گاهي به صورت فعل ماضي، گاهي به صورت فعل مضارع، گاهي به صورت امر، گاهي به صورت مصدر، [8] **{سَبِّحْ لِلّٰهِ}**، **{يُسَبِّحْ لِلّٰهِ}**^[9]، **{شَيْخَانِ الَّذِي اُشْرِي}**^[10] می‌بينيد مصدر هست، فعل ماضي هست، فعل مضارع هست، فعل امر هست، به کُلّ نظام اسناد مي‌دهد که چيزي در : نباشد؛ اين برای تسبيح حق. سجده هم همين طور است: **{لِّلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ}**^[11]، اسلام هم همين طور است، **{اَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ}**^[12]. تسبيح **مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ}**^[13]، تحميد هم همين طور است: **{يُحَمِّدُوْهُ}**^[14]، چيزي در عالم نيست که ساجد و مسلم – مسلم يعني منقاد – مستبح و حامد و ساجد نباشد، کُلّ نظا، مي‌فرمايد شما با اين نظام حرکت کنيد. اگر بخواهيد از نظام خير ببينيد، نظام هم به شما خير برساند، اين تعامل را داشته باشيد، از نظام هستي جدا نباشيد: **{سَبِّحْ لِلّٰهِ مَا فِي السَّ وَ خدا عزيز است که قبلاً هم ملاحظه فرموديد عزت به معناي قدرت نيست، عزت به معناي نفوذناپذيري است. زميني که خيلي سخت است و کلنگ در آن اثر نمي‌کند مي‌گويند: « با کلنگ اين زمين را شکافت، چنين زميني را مي‌گويند زمين عزيز. آن انساني که نمي‌شود در او نفوذ کرد او عزيز است: {الْعِزَّةُ لِلّٰهِ}**^[15] حکيم هم که معنای آن روشن است. به مي‌شود.

«تأیّه» يعني «يا ايها»، «يا ايها» گفتن. «تأیّه» قرآني يعني «يا ايها» قرآني چندين بخش است: يک بخش از آن به عنوان بشر است: **{يَا أَيُّهَا النَّاسُ}**^[16] است و امثال آن است **أَيُّهَا الْإِنْسَانُ}**^[17]، اين يک **{مَا هِيَ اِلَّا ذِكْرِي لِلْبَشَرِ}**^[18] يک «تأیّه» جهاني است: **{يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ}**، **{يَا أَيُّهَا النَّاسُ}**، اينها عمومي‌ترين «تأیّه» قرآني است.

از آن به بعد «تأیّه» اهل کتاب است: **{يَا أَهْلَ الْكِتَابِ}**^[19] مرحله سوم «تأیّه» نسبت به مؤمنين است که **{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا}**. در بين **{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا}** «تأیّه»‌های ويژه؛ **{فَاعْتَبِرُوا يَا اُولِيَ الْاَبْصَارِ}**^[20]، است، بالاتر از آن **{يا اُولي الْاَلْاَلْبَابِ}**^[21] است، آن که مخصوص پيغمبر(صَلَيَّ الله عليه و آله و سَلَمَ) است **{يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ}**^[22] است، **{يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ** عمده اين «تأیّه»‌هاي مباني است که مي‌فرمايد: **{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا}**؛ شما وقتي مؤمن هستيد بايد برابر ايمان خود عمل بکنيد.

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ}؛ چرا کاري که نمي‌کنيد مي‌گويد؛ مي‌گويد ما حاضر هستيم دين را ياري کنيم، حاضر هستيم که نظام را ياري کنيم، حاضر هستيم **{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا}** و تمام کارها را هم بر اساس آن انجام مي‌دهد. اگر يک جا مصا هستيم که فلان کار خير را انجام بدهيم؛ ولي موقع عمل که شد يا کلاً ترک مي‌کنيد يا بعضاً ترک مي‌کنيد. انجام ندادن، به چيزي که تعهد کرديد اين با ايمان سازگار نيست. ايد نفاق اين است که شخص در درون خود يک کفر مستقر دارد، يک غده بدخيمي در درون او هست؛ لذا بيرون او با درون او فرق مي‌کند، جَلوت او با خلوت او فرق مي‌کند، فعل او د کارها را بر اساس آن غده بدخيم انجام مي‌دهد؛ لذا **{فِي الذَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ}**^[24] است، او کافر است، در درون او اين غده هست؛ اما افراد «ضعيف الايمان» مسلمان و مؤمن در جبهه شرکت کنند، در نظام شرکت کنند، در کار خير شرکت کنند؛ اما موقع عمل که رسيد گاهي تعلّل مي‌کنند، گاهي ضعيف انجام مي‌دهند، گاهي مختصري انجام مي‌دهند، گا اين اراده ضعيف اينها با آن ايمان سازگار نيست. فرمود حرفي که زديد عمل بکنيد! اين کاري به منافقين ندارد.

در جريان نفاق، يک غده بدخيم کفر دروني در درون او مستقر است؛ اين را کسي نمي‌گويد: **{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا}** و تمام کارها را هم بر اساس آن انجام مي‌دهد. اگر يک جا مصا دروغ مي‌گويد؛ مصلحت باشد راست بگويد راست مي‌گويد. آن راست گفتن او هم براي اينکه نفع او در آن است؛ يعني با آن غده هماهنگ است. کاملاً مرز نفاق با ضعف ايمان فر «احزاب» مسئله منافقين را با کساني که «ضعيف الايمان» هستند از هم جدا کرد؛ گرچه کنار هم ذکر کرد. فرمود: **{لَّيْن لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ}**^[25]، اين يک د مرده است، مريض نيست. روح ديني او کلاً رخت بريسته است، او **{ذَٰلِكَ مِثِّ الْأَخْيَاءِ}**^[26] او مرده است؛ اما افرادي که «ضعيف الاراده» هستند مسلمان و مؤمن هستند؛ منتها ضعيف است، اراده آنها ضعيف است. تعهّد مي‌سپارند گاهي خلاف و خُلف وعده مي‌کنند، وعده مي‌دهند عمل نمي‌کنند، امضا مي‌کنند پاي امضاي خود نمي‌ايستند؛ اما معتقد د است توبه بکنند.

در جريان منافقان در سوره مبارکه «بقره» گذشت که جَلوت اينها با خلوتشان فرق مي‌کند؛ چه اينکه ظاهر آنان هم با باطنشان فرق مي‌کند. در جريان سوره مبارکه «بقره»: **{وَأِ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ}**^[27]، اينها مي‌گويند اينها افراد سفيه هستند – معاذالله – که ايمان آوردند، مگر آدم مي‌شود ايمان بياورد؟ اين غده را دارند؛ اما به حسب ظاهر و **{وَأِذَا نَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا حُلُوا إِلَيْنَا شَيَاطِينُهُمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤُونَ}**^[28]، اما «ضعيف الايمان» هرگز اين حرف را نمي‌زند.

بنابراين منافق يک کفر مستقر دارد، ظاهر او کاملاً با باطن او مخالف است، جَلوت او با خلوت او مخالف است، قول او کاملاً با فعل او مخالف است و مانند آن؛ سوره مبارکه «ص مبارکه «صف» با مؤمنين «ضعيف الايمان» کار دارد. آنهايي که درست مسئله مرگ و بعد از مرگ را باور نکردند و خيال مي‌کنند که مرگ پوسيدن است، آدم چرا خود را از بين ببر براي آن طرف مرگ است.

فرمود: **{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ}**؛ وقتي وعده داديد به قول خود عمل بکنيد. مسئله خُلف وعده را خيلي‌ها خيال مي‌کنند که اين حکم اخلاقي است. وفاي به تنها حکم اخلاقي نيست، بلکه حکم فقهي هم دارد. آدم وقتي با کسي قرار داشت که فلان ساعت بيايد، بعد آن شخص هم تلاش و کوشش مي‌کند که در فلان وقت خود را به ، اينکه مقداري خسته است، مي‌خواهد بخوابد، نمي‌رود، بعد عذرخواهي مي‌کند. اين خُلف وعده به حساب عرف، يک کار خلاف اخلاقي است يا خلاف شرع است؟ چه کسي گفت نکند، معصيت نيست؟ بخشي از اينها حکم فقهي دارد نه تنها حکم اخلاقي که ما بگويم ارزش اخلاقي ندارد. وقتي آدم به کسي قول داده، سر موعد از راه دور آمده و اين وقت ندارد که آدم نرود. بنابر اين بخشي از اينها از يک طرف حکم اخلاقي دارد، حکم فقهي هم دارد.

فرمود چرا شما کاری که انجام نمی‌دهید را می‌گویید؟ تا از فضیلت عمل به قول، شما را برخوردار کنیم، یک؛ از خطر تخلف به این کار هم شما را برخوردار کنیم، دو.

{إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا}، ذات اقدس الهی کسانی را دوست دارد که در راه او متحداً، یک؛ مثل بنیان مرصوص، دو؛ در صحنه حاضر است که دین را یار هست؛ صف را صف گفتند، برای اینکه بیگانه در این وسط جا ندارد، همه با هم و کنار هم هستند و مثل بنیان مرصوص هستند. «رصاص»؛ یعنی شرب. اگر همه خانه‌ای را روی است. اگر شربی باشد خیلی با دوام است. فرمود صف اینها صف شربی است و نفوذناپذیر است و خودش هم متلاشی نمی‌شود. {إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ شُرَبِي است و این بنیان را چیزی از بین نمی‌برد. تا انسان زنده است که دفاع می‌کند و اگر رحلت کرد که مسئول نیست. آن بیان نورانی ائمه(علیهم السلام) با تعبیرات گوناگون که فَاجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ ذُونَ أَنْفُسِكُمْ وَ إِذَا نَزَلَتْ نَارَآةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ ذُونَ دِيْنِكُمْ}،^[29] فرمود شما دو تا سنگر داشته باشید: سنگر مال، داشته باشید که در سنگر مال، جان خود را حفظ جان است؛ سنگر جان، داشته باشید که در سنگر جان، دین خود را حفظ کنید. اگر جان شما از بین رفت که کسی نمی‌تواند دین شما را بگیرد؛ لذا دین برای همیشه محفوظ است داشته باشید! این «إِذَا نَزَلَتْ»، «إِذَا نَزَلَتْ» در بیانات نورانی حضرت امیر هم هست. فرمود: {إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ}؛ هم متح ایستاده‌اند که چیزی اینها را نمی‌تواند بلغزاند، این اصل کلی.

بعد نمونه‌هایی از انبیا نقل می‌کند؛ آنها که «يقولون ما لا يفعلون» آنها را نقل می‌کند. آنها که «يقولون ما يفعلون» آنها را نقل می‌کند. درباره حواریون نقطه مثبت هست. درباره بعد نقطه منفی هست. همه اینها را در مدار این سه عنصر جنگی یعنی اول و وسط و آخر ذکر می‌کند.

پرسش: آیه دوم درباره امر به معروف نیست که شما چرا به چیزی که امر می‌کنید خودتان به آن عامل نیستید؟

پاسخ: نه، آن در جریان {أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ}،^[30] آن هست. فرمود چرا به دیگران می‌گویید خودتان عمل نمی‌کنید، مگر عاقل نیستید؟ {أَفَلَا تَعْقِلُونَ} آدم عا می‌خواهد خودش که باید پیشگام باشد. کسی که مردم را به خیر دعوت می‌کند و خودش عمل نمی‌کند، عاقل نیست و قبلاً هم ملاحظه فرمودید که هر گونه درس و بحثی به عنبر مطلوب بالذات نیست. علم یک نردبان خوبی است برای اینکه انسان عاقل بشود عاقل که شد، دیگر «العقل ما عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^[31] راحت است، فرمود: {يَا مَا يَفْعَلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ}،^[32] یعنی اصلاً علم نردبان است، ما علم را می‌خواهیم برای اینکه بالا برویم، نه اینکه علم را بخوانیم که ده دور یا بیست دور کفایه بگوییم، مکاسب بگوییم علم نیست. علم مثل آن شمشیرسازی است که مرتب شمشیر می‌سازد؛ ولی خودش به جبهه نمی‌رود. درست است شمشیر می‌سازی؛ اما شمشیر برای جهاد است، آدم ده بار بیست تدریس می‌کند، این مثل اینکه ده بار بیست بار سی بار مرتب نردبان می‌سازد؛ نردبان‌سازی کار خوبی است کار مقدّمی است، کار مطلوب بالاصالة که نیست. این آیه را ملاحظه ب که ما بیان می‌کنیم {تِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبِهَا لِلنَّاسِ}؛ اما {وَ مَا يَفْعَلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ}، «عالمون» باید بالا بروند عاقل بشوند، وقتی عاقل شدند راحت هستند، چون «العقل ما عُيِدَ الْجَنَانُ». هیچ عاقلی معصیت نمی‌کند، هیچ عاقلی خلاف نمی‌کند، برای اینکه اصلاً عقل را حضرت معنا کرده که عقل «مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ». عقل را هم ائمه(ع) کردند، هم وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، فرمود عقل را عقل می‌گویند برای اینکه زانوهای چموش و جموح شهوت و غضب را عقال می‌کند. این شترهای جموح ساربان این شترها را عقال می‌کند «زانوبند»، دو تا زانوی آن را محکم می‌بندد که اینجا بایستد. اینکه می‌گویند آن جریان قضای که کسی گفت من توکل به خدا کردم، شتر را در ک حضرت فرمود: «اغْقِلْ وَ تَوَكَّلْ»^[33] تو کار خود را باید انجام بدهی «اغْقِلْ»؛ یعنی عقال بکن، از آن به بعد گفتند: «با توکل زانوی اشتر ببند».^[34] ما باید عقال بکنیم این شهود عقلی عقال نکنیم، او کسی را رها نمی‌کند؛ لذا در آن آیه فرمود: {أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ}، این نسیان نیست این تناسی است؛ این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه): الْمُنْذِرُونَ بَقِي النَّاسُونَ أَوْ الْمُتَنَاشُونَ»^[35] فرمود آنها که به یاد حق و خیر بودند آنها رفتند. یک عده فراموشکارا بعد فرمود «متناسی»؛ آن کسی که عمداً فراموش می‌کند. ما یک باشد، طبق «حدیث رفع»، «رُفِعَ»^[36] چند امر؛ یکی هم نسیان است. او را مؤاخذه نمی‌کنند؛ اما تناسی یعنی عمداً انسان کاری بکند که یادش برود، به خاطر بی‌اعتنایی، فرمود النَّاسُونَ أَوْ الْمُتَنَاشُونَ»، اینها را ذات اقدس الهی می‌فرماید عاقل نیستند. در این قسمت می‌فرماید که این آیات را که ما می‌گوییم تنها برای شما نیست انبیای قبلی هم اُمّی دا آنها بود؛ البته قرآن کریم آمد، ضمن تصدیق ره‌آورد انبیای قبلی(علیهم السلام) که {مُضْطَقًّا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ}،^[37] هست، {مُهَيِّمِنًا عَلَيْهِ}،^[38] هم هست. این هیمنه و سیطره برای اوست.

خدا مرحوم کاشف الغطاء را غریق رحمت کند! ایشان در همان کشف الغطاء فرمود اگر قرآن نبود، دینی روی زمین نبود،^[39] برای اینکه انجیل تحریف شده، این تورات تحریف شد یاد مردم بردند، نه عیسی را مردم درست می‌شناسند، نه موسی را درست می‌شناسند، نه انبیای ابراهیمی را می‌شناسند. قرآن آمده اینها را به عظمت یاد کرده، عیسی را معرفی کرده آنها را به عصمت معرفی کرده، به عدل و عقل معرفی کرده، به مبارزه علیه ظلم معرفی کرده. این عیسی ماندنی شد، این موسی ماندنی شد. فرمود اگر مسیحیت ماند به برکت توراتی که در آن هست که – معاذالله – خدا با یعقوب گشتی گرفت یا فلان پیامبر – معاذالله – شراب خورد، این کتابی نیست که بماند، این دینی نیست که بماند. اگر مسیحیت م کرد و اگر یهودیت مانده است قرآن آن را زنده کرده است. خدا او را غریق رحمت کند! این فرمایش بسیار لطیفی است.

فرمود این حرف‌هایی که ما به شما می‌زنیم، قبلاً هم به انبیای دیگر به اُمم دیگر گفتیم: {وَ إِذْ}؛ یعنی «اُذْکُروا» به یاد بیاورید! {وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُونَنِي وَ قَدْ نَعَلَا می‌گویید رسول خدا هستم؛ اما به حرف خود عمل نمی‌کنید. شما معتقد هستید من رسول خدا هستم؛ اما عملاً تخلف می‌کنید. {لِمَ تُوذُونَنِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ}.

بعد اینکه ما گفتیم: {كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ}؛ در دستگاه خدا این به عنوان یک غضب مهم ثبت شده است. هر وقت ذات اقدس الهی بخواهد برابر این مقت و غضب عمل بکند، عمل گاهی در برزخ است، گاهی در ساهره قیامت است، گاهی از وسط جهنم درمی‌آید. فرمود درباره یهودی‌ها: {فَلَمَّا زَاغُوا}؛ کاملاً منحرف شدند، {أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ}؛ یعنی اینها اول به ه به معاصی صغیره، بعد به معاصی کبیره، کم‌کم به آن ریشه‌های اصلی بی‌اعتنا شدند، آن‌گاه ذات اقدس الهی «ازاغه» کرد. قبلاً هم ملاحظه فرمودید إضلال خدا، ازاغه خدا و ما، است و نه ابتدایی؛ یعنی خدا إضلال ابتدایی ندارد، ازاغه ابتدایی ندارد. اضلال ابتدایی که مثلاً فرموده است: {يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ}،^[40] اضلال ابتدایی این است که – معاذالله – خدا ممکن نیست، چون خودش فرمود درباره قرآن و کتاب‌های دیگر هم همین طور است که {الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِلنَّاسِ}؛^[41] {يَا أَيُّهَا النَّاسُ} هست، {يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ} هست مردم آمده است. پس {يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ} مقابل ندارد که {يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ} یک عده را گمراه بکند، این طور نیست. إضلال ابتدایی نسبت به ذات اقدس الهی محال است. ما ابتدائاً کسی را گمراه بکند؛ اما هدایت ابتدایی یک اصل الهی است و داریم و فراوان هم داریم که {يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ} یا {هُدًى لِلنَّاسِ}. اگر کسی برابر این هدایت ابتدایی ع می‌شود، {زَادَتْهُمْ إِيْمَانًا}،^[43] می‌شود، {إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا}،^[44] می‌شود، {مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ}،^[45] می‌شود که همه اینها هدایت‌های پاداشی است. فرمود اگر ایمان بیاورید یعنی هدایت پاداشی. ایمان و وسیله رشد شما را بیشتر می‌کند. {إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا}، اگر هدایت ابتدایی باشد که اتحاد مقدم و تالی است؛ اینکه فرمود اگر خدا را اطاعت ب

هدایت نشوند که خدا را اطاعت نمی‌کنند. تالی همیشه غیر از مقدم است؛ یعنی اگر اطاعت کردید، یک مزید هدایتی نصیب شما می‌شود که این می‌شود هدایت پاداشی؛ اما ابتدایی اصلاً نیست. همه موارد اضلال، اضلال کیفری است. اضلال کیفری فرمود اینها که بیراهه رفته‌اند، خدا گمراهشان می‌کند.

پس مطلب اوّل این است که هدایت دو قسم است: هدایت ابتدایی و هدایت پاداشی و مطلب دوم این است که اضلال فقط کیفری است. مطلب سوم این است که اضلال که «إِزَاغَهُ» فرمود، این اِزَاغَهُ کیفری یعنی چه؟ یعنی یک چیز وجودی است خدا به اینها می‌دهد به نام ضلالت؟ یک چیز وجودی است خدا به آنها می‌دهد به عنوان زیغ قلب، یا نه چیزی نیست که به نام اضلال کیفری باشد اِزَاغَهُ کیفری باشد؛ یعنی چیزی باشد خدا به اینها بدهد به عنوان ضلالت یا به عنوان زیغ قلب. در سوره مبارکه «فاطر» مشخص کرد. هستند، ما در رحمت را به روی آنها باز می‌کنیم و این در را هیچ کسی نمی‌تواند ببندد: ﴿مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ﴾^[46] دری که خدا از رحمت باز کرد، هیچ کس نه به این بحث. اما ﴿وَمَا يُمْسِكُ﴾^[47] در را ما می‌بندیم، لطف به او نمی‌دهیم، فیض به او نمی‌رسانیم، همین! آن وقت او می‌افتد. نه اینکه چیزی به او می‌دهیم، غذاهای به عنوان لطفی که تا حال می‌دادیم حالا دیدیم که او ﴿كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ﴾^[48] پشت سر می‌گذارد، این را دیگر به او نمی‌دهیم. این می‌شود «وَكَلَّمَ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ». اینکه وجود مبارک و سلّم مکرر عرض می‌کرد: «وَلَا تَكَلِّنِي إِلَيَّ نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا»^[49] همین است. یک کودک نوزاد را یک لحظه سرپرست او را رها کند می‌افتد. ما که از آن کودک نوزاد ضعیف لحظه که ما را رها کند می‌افتیم. نه اینکه چیزی باشد به نام زیغ که خدا «أَزَاغَهُمْ»، یا چیزی باشد به عنوان ضلالت که ﴿يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ﴾، نه! این را اوّل سوره مبارکه «فاطر» مش می‌کنیم یا می‌بندیم؛ کاری نداریم؛ در رحمت را باز بکنیم مرتّب باران می‌آید، مرتّب برف و تگرگ می‌آید، مرتّب علم می‌آید، مرتّب اقتصاد می‌آید، مرتّب امنیت و امانت می‌آید، این

در بیان نورانی امام سجاد قبلاً هم گذشت که اصلاً ذات اقدس الهی حرم امن مشیّت او، حکمت است. هیچ کاری را نمی‌توان از خدا خواست که خدا آن کار را انجام بدهد که باشد: «مَنْ لَا تُبَدِّلُ حَكْمَتَهُ الْأَوْسَائِلُ»^[50] خدایی منزّه است که با هیچ کاری، با هیچ توشلی، با هیچ درخواستی، با هیچ تلاش و کوششی نمی‌شود خدا کاری بخواهد برای ما که مشیّت او در حوزه حکمت اوست. اینکه فرمود: ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ﴾، این را اوّل سوره مبارکه «فاطر» معنا کرد؛ یعنی تا حال ما در رحمت را باز کرده بودیم او عمداً ﴿كِتَابَ اللَّهِ ز حال خودش رها کردیم، وقتی به حال خودش رها کردیم می‌افتد، اگر کسی هیچ پایگاهی ندارد، اصرار وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلّم) گاهی در نماز گاهی بعد از اِ إِلَيَّ نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ﴾، ببینید یک لحظه آدم را رها کنند حرفی می‌زند که پشیمان می‌شود، یک امضا می‌کند رسوا می‌شود، جایی می‌رود رسوا می‌شود، همین است.

فرمود ما کاری به عنوان ضلالت نداریم که کسی را گمراه بکنیم، او را رها می‌کنیم او هم می‌افتد. اینجا هم از همین قبیل است فرمود: ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾؛ در اینجا فرد **الْأَفَاسِقِينَ**؛ یعنی ما او را راهنمایی نمی‌کنیم، آدرس بدهیم، این را بفرستیم و آن را بفرستیم که بیا، نمی‌آید. تمام این فلش‌ها متوجه دین شد، انبیا را فرستادیم، اولیا را فرستادیم، صدیقین را فرستادیم، صلحا را فرستادیم، نمی‌آید. کسی را دنبال او بفرستیم، این طور نیست. راه باز است، هر لحظه‌ای بخواهد برگردد راه باز است؛ اما حالا کسی را دنبال او بفرست بار ما فرستادیم، ﴿وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُزِيلَ لَهُ﴾، دری را که – معاذالله – ذات اقدس الهی ببندد، هیچ کسی نمی‌تواند آن در را باز کند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

[1]. تلخیص البیان، ص 136.

[2]. نهج الحق و كشف الصدق، ص 424.

[3]. سوره صف، آیات 10 و 11.

[4]. سوره صف، آیه 14.

[5]. سوره نور، آیه 31.

[6]. سوره آل عمران، آیه 21.

[7]. سوره نساء، آیه 157.

[8]. سوره اعلی، آیه 1.

[9]. سوره جمعه، آیه 1؛ و سوره تغابن، آیه 1.

[10]. سوره اِسرائ، آیه 1.

[11]. سوره رعد، آیه 15.

[12]. سوره آل عمران، آیه 83.

[13]. سوره اِسرائ، آیه 44.

[14]. سوره اِسرائ، آیه 44.

[15].

سوره

آیه 39؛

نساء،

سوره

آیه 65.

[16]. سوره فاطر، آیه 15؛ سوره بقره، آیات 21، 28؛ سوره نساء، آیه 1.

[17]. سورة انفطار، آيه6؛ سورة انشقاق، آيه6.

[18]. سورة مدثر، آيه31.

[19]. سورة آل عمران، آيه64.

[20]. سورة حشر، آيه2.

[21]. سورة بقره، آيات 179 و 197.

[22]. سورة انفال، آيه64.

[23]. سورة مائده، آيه41.

[24]. سورة نساء، آيه145.

[25]. سورة احزاب، آيه60.

[26]. نهج البلاغة(للصبي صالح)، خطبه87.

[27]. سورة بقره، آيه13.

[28]. سورة بقره، آيه14.

[29]. الكافي(ط – الإسلامية)، ج2، ص216.

[30]. سورة بقره، آيه44.

[31]. الكافي(ط – الاسلاميه)، ج1، ص11.

[32]. سورة عنكبوت، آيه43.

[33]. عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، ج1، ص75.

[34]. مولوى، مثنوى معنوى، دفتر اول، بخش45؛ «گفت پیغامبر به آواز بلند *** با توکل زانوی اشتر ببند».

4. نهج البلاغة(للصبي صالح)، خطبه176.

[36]. الكافي(ط – الإسلامية)، ج2، ص462.

[37]. سورة بقره، آيه97؛ سورة آل عمران، آيه3؛ سورة مائده، آيه46.

[38]. سورة مائده، آيه48.

[39]. كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء(ط – الحديثة)، ج4، ص323؛ «أنّه لولا ثبوت نبوة نبينا بإعجاز القرآن، و بالمعجزات التي تكفي كلّ واحدة منها في قيام البرهان، و نصّ ثبتت و الله نبوة موسى و لا عيسى و لا نوح و لا إبراهيم؛ لقضاء ما في الإنجيل و التوراة من الاختلافات الظاهرات بعدم صدورهما من جبار السماوات، و يكونان على نفي النبوة أدلّ ،

[40]. سورة نحل، آيه93؛ سورة فاطر، آيه8.

[41]. سورة بقره، آيه185.

[42]. سورة احقاف، آيه17.

[43]. سورة انفال، آيه2.

[44]. سورة نور، آيه54.

[45]. سورة تغابن، آيه11.

[46]. سورة فاطر، آيه2.

[47]. سورة فاطر، آيه2.

[48]. سورة بقره، آيه101.

[49]. الكافي (ط – الإسلامية)، ج2، ص524.

[50]. صحيفه سجاده، دعاى13.

